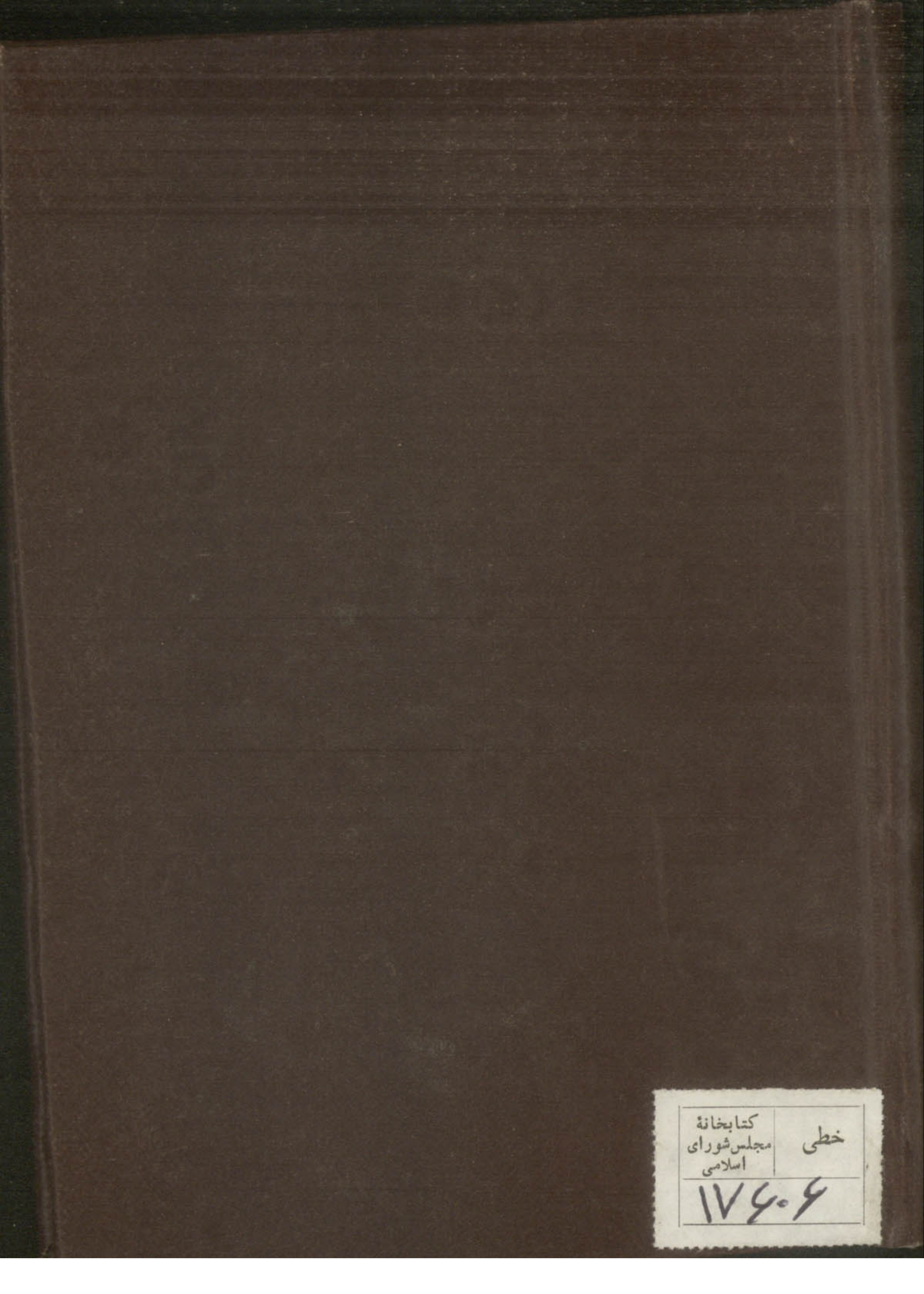


۴۹ نصایح امام محمد غزالی

رساله غزالی ... ...

5000

11-8-2003



۱۲۵۸
سنه
کتاب عظم جان
مجموعه ۴۴۷۹
کتاب رسائل عربی و فارسی
۱۷۶۰۶
۲۰۸۷
کتاب



تاریخ وفات حضرت

هذا رسالهٔ حضرت امام محمد الغزالی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین محمد المصطفی
واله اجمعین اما بعد بدانکه یکی از شاگردان خواجه امام مرشد
خلایق علامهٔ الزمان زین الحق والدین حجة الاسلام والمسلمین
ابی حامد محمد بن محمد بن محمد الغزالی قدس الله روحه بعد ازانکه
مدتی مدید وعهدی بعید روزگار خود را مستغرق در
تحصیل علوم داشته واز هر فنی بهرهٔ تمام یافته بود روزی
با خود اندیشه کرد که بسیار رنج بردم واز هر نوع علم حاصل
کردم اکنون ندانم که ازین علمها کدام نافع خواهد بود
تا بدان عمل کنم وکدام نافع نخواهد بود تا ازان دور باشم
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم انی اعوذ

بک من علم لا ینفع پس چند روز درین اندیشه بود عاقبت این اشکال را بحکم
استفتا بخدمت امام رحمه الله نوشت با چند مسله دیگر والتماس
نصیحتی نیز کرد و دعایی که پیوسته خواند و گفت اگرچه امام در جواب
این ملتمسات کتب جمع کرده است چون احیا وکیمیا وجواهر القرآن
ودیگر رسایل اما این ضعیف چیزی میخواهد که یکتا کاغذ باشد
که پیوسته با خود دارد وبعمل آرد پس امام حجة الاسلام در
جواب وی این فصل نوشت بسم الله الرحمن الرحیم بدان
ای فرزند عزیز وای دوست مخلص اطال الله تعالی بقاءک فی طاعته
وسلک بک فی سبیل احبابه که منشور نصیحتها از حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
نویسند و هر نصیحتی که نه ازان حضرت نویسند و فرمایند باطل است
و بسی نصیحتها که ازان حضرت نوشته اند و فرموده اگر ازان

نصیحتها چیزی بتو رسیده است ترا به نصیحت من چه حاجت واگر
نرسیده است با من بگوی که تحصیل چندین ساله تو خود چیست
ای فرزند از نصیحتها که از آن حضرت علیه السلام فرموده اند یکی اینست
قال النبی صلی الله علیه وسلم علامة اعراض الله تعالی عن العبد
اشتغاله بما لا یعنیه وان امرأ ذهبت ساعة من عمره فی غیر
ما خلق له لحری ان یطول علیه حسرته ومن جاوز الاربعین ولم
یغلب خیره شره فلیتجهز الی النار جانیا زاین نصیحت وحکمت
کفایت است
ای فرزند نصیحت کردن آسانست دشواری
در قبول کردن است زیرا که طعم نصیحت در کام هواپرستان تلخست
ومنهیات محبوب ایشانست علی الخصوص بر کسی
که بطلب علوم رسمی وفضل وسر دنیوی

مشغول

مشغول است زیرا که طالب علم پندارد که علم مجرد وسیلت
او خواهد بود و نجات وخلاص ورستکاری وی در تحصیل علم است
و پس واز عمل خود مستغنی است واو را بعمل حاجت نیست واین
اعتقاد بداست ومذهب فلاسفه است اخر این قدر نداند که
چون علم حاصل کند وبدان عمل نکند حجت بر وی موکدتر
وخبر نداند که رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید که اشد
الناس عذابا یوم القیامة عالم لم ینفعه الله بعلمه ودر حکایت شیخ
آورده اند که یکی از بزرگان جنید را بخواب دید گفت یا ابا القاسم
ما الخبر جواب داد که طاحت العبارات وفنیت الاشارات
وما نفعنا الا رکیعات رکعناها فی جوف اللیل ای فرزند از
اعمال مفلس واز احوال تهی واز معانی خالی مباش ویقین دان که
علم مجرد دستگیری نکند وترا این بمثال معلوم شود اگر کسی

این را دلیل پیش از آنست که بتوان شمرد واگر ترا در خاطر آید
که من میگویم که بنده بعمل خود به بهشت خواهد رفت نه برحمت
وفضل خدای تعالی پس بدانکه هنوز سخن من فهم نکرده بدانکه
من این نمیگویم بلکه میگویم که بنده بفضل ورحمت خدای تعالی بهشت
میرود اما تا بطاعت وعبادت خود را مستعد وشایسته
نسازد رحمت در وی نرسد واین نه من میگویم بلکه خدای
میفرماید که ان رحمة الله قریب من المحسنین وچون
بدرستی که رحمت خدا نزدیک است به نیکوکاران
رحمت خدای تعالی در وی نرسد کی به بهشت رسید واگر کسی
گوید که بمجرد ایمان بهشت میرسد من نیز میگویم برسد ولیکن بسی
عقبها در پیش است تا که برسد عقبهٔ اول اینست که ایمان
بسلامت با خود برد وعقبهای دیگر باز برد و بهشت رسید بهشتی
مفلس باشد ای فرزند یقین دان که تا کاری نکنی مزد نیابی

که یکی در بنی اسرائیل سالهای بسیار عبادت میکرد وباری تعالی
خواست که خلوص عقیدهٔ او را بر ملائکه جلوه دهد ملکی بوی فرستاد
آن عابد را بگوی که تاکی این همه مجاهدت وریاضت بری که شایسته
ما نیستی آن ملک بیامد واین پیغام بگذارد عابد گفت که مرا
از بهر بندگی آفریده اند مرا با بندگی کار است خداوندی او داند
آن فرشته با حضرت گفت الهی عالم السری ودانی که آن عابد
چه گفت از حضرت لایزالی خطاب آمد که او با لئیمی از بندگی
نمی گردد ما با کریمی ولطف هم از وی برنمی گردیم اشهدوا یا ملائکتی
گواه باشید ای ملائکه من که
انی قد غفرت له ای فرزند بشنو که مصطفی صلی الله علیه وسلم
من بخشیدم او را
چه میفرماید حاسبوا قبل ان تحاسبوا وزنوا قبل ان توزنوا
مرتضی علی رضی الله عنه میگوید من ظن انه بدون الجهد یصل الی الجنة
فهو متمن ومن ظن انه ببذل الجهد یصل فهو مستغن حسن بصری

در بیابانی میرود و ده شمشیر هندی و سلاحهای نیکو دارد و مع
هذا اهل سلاح و جنگ باشد ناگاه شیری بوی در اید چه گوی
که ان سلاحهای اگر کار نفرماید شر آن شیر از وی دفع کند یا نی
و تو دانی که نکند همچنین بعینه میدان که اگر کسی صد هزار مسئله علمی
بخواند و بداند و بعمل نیارد آن دانش او را فایده نکند
بود مثالی دیگر اگر کسی بیمار باشد و رنج وی مثلا از حرارت
باشد و صفرا و داند که علاج ان بیماری گلاب و سکنجبین
است و نخورد آن دانش وی دفع بیماری وی کند
یا نکند و تو دانی که نکند گرمی دو هزار رطل بپیمایی
تا می نخوری نباشدت شیدایی اگر صد سال علم
و هزار پاره کتاب برخوانی و بدان عمل نکنی و خود را
باعمال صالحه مستعد و شایسته رحمت خدای تعالی

نکردانی رحمت احد در تو نرسد و از قرآن بشنو که
لَیْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ای فرزند دانم که خوانده باشی
که این ایت منسوخست اگنس منسوخست که این سخن گوید
که این آیت منسوخست درین آیتهای دیگر چه گویی قوله تعالی
فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و قوله تعالی جزاء بما کانوا
یعملون و قوله جزاء بما کانوا یکسبون ان الذین امنوا
وعملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس
نزلا خالدین فیها الا من تاب وامن وعمل صالحا و درین
حدیثهای دیگر چه گویی بنی الاسلام علی خمس شهادة
ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله واقام الصلوة
وایتاء الزکوة وحج البیت من استطاع الیه سبیلا
الایمان قول باللسان وتصدیق بالجنان وعمل بالارکان.

رحمه الله میگوید الحقیقة ترک ملاحظة العمل لا ترک العمل مصطفی صلی
الله علیه وسلم ازین همه نیکوتر میفرماید الکیس من دان نفسه وعمل
لما بعد الموت والاحمق من اتبع نفسه هواها وتمنی علی الله المغفرة
ای فرزند پس بسا که زنده داشته بتکرار علم و مطالعه
وپسی خوابهای خوش که بر خود حرام کرده ندانم که باعث تو بران
چه بوده باشد اگر عرض تو از ان دنیا بوده است وجذب حطام ان
وتحصیل مناصب ومباهات باقران وامثال خود فویل لک ثم ویل
لک واگر غرض تو احیاء شریعت ودین محمدی بوده است وتهذیب
اخلاق وکسر فطوبی لک ثم طوبی لک ولقد صدق من قال
سهر العیون لغیر وجهک ضایع وبکاؤهن لغیر فقدک باطل
ای فرزند عش ما شئت فانک میت واحبب من شئت فانک
مفارقه واعمل ما شئت فانک مجزی به ترا از تحصیل علم کلام و خلاف

وطب ونجوم وشعر وعروض ونحو وصرف وخاصه و تنبهی
چه حاصل بجز تضییع عمر بجمال ذو الجلال که در انجیل عیسی مریم دیدم که
از انجاکه میت در جنازه نهند تا انگه او را بلب گور برند باری تعالی
بجود خود از وی چهل سوال کند اول انکه عبدی قد طهرت
منظر الخلق سنین وما طهرت منظری ساعة ای فرزند هر روز دل
تو ندا کند که ما تصنع لغیری وانت محفوف بخیری اما تو خود کری
ونمی شنوی که علم بی عمل دیوانگیست وعمل بی علم بیگانگی علمی که
ترا امروز از معاصی باز ندارد و در طاعت نیارد فردا ترا از اتش
دوزخ باز ندارد اگر امروز عمل نکنی و تدارک روزگار گذشته
نکنی فردای قیامت گویی فارجعنا نعمل صالحا پس با تو گویند
که ای احمق تو خود از انجا می آیی ای فرزند همت بلندی باید
داشت و هزیمت نفس و تن در مرگ بباید داد که منزلگاه

کورستانیست وان قوم که دران منزل لحظه بلحظه منتظر تو اند
تا کی پیش ایشان روی زنهار که بی زاد نروی صدیق اکبر
رضی الله عنه میکوید بیت الاحیا قفص للطیور واصطبل للدواب
اکنون در خود اندیشه کن که از کدامی اکر از مرغ آشیانی چون
آواز طبل ارجعی بشنوی پرواز کیری و بر بلندتر جایی نشینی
اهتز العرش بموت سعد بن معاذ واکر العیاذ بالله از چارپایانی
که اولئک کالانعام بل هم اضل یقین دان که رخت از زاد
بجا و نه بری وقتی حسن بصری را رحمه الله شربتی آب پر دست
دادند تا باز خورد چون قدح ابستد و دو بر او رز بیخود
شد و قدح از دستش بیفتاد چون با خود آمد کفتند تراچه رسید
کفت ذکرت امنیة اهل النار حین یقولون الی اهل الجنة افیضوا
علینا الماء ای فرزند اکر ترا علم مجرد کفایت بودی و بعمل

حاجت نبودی ندا هل من سایل هل من تایب هل من مستغفر بیکار بودی
(ایا هیچ خواهنده هست ایا هیچ توبه کننده هست ایا هیچ استغفار کننده هست)
این ندا از بهر آنست که کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون وبالاسحار هم یستغفرون
(که باشند اندکی از شب نماز کننده کان و در سحرها ایشان امرزش می خواهند)
روزی جماعتی از صحابه در خدمت رسول صلی الله علیه وسلم ذکر خیر
از ابی عبد الله بن عمر میکردند رسول صلی الله علیه وسلم کفت نعم
الرجل هو لو کان یصلی فی اللیل و هم رسول صلی الله علیه وسلم روزی با
یکی از صحابه میکفت لا تکثر النوم باللیل فان کثرة النوم تدع صاحبه
فقیرا یوم القیامه ای فرزند ومن اللیل فتهجد به نافلة لک امر است
وبالاسحار هم یستغفرون شکر است والمستغفرین بالاسحار ذکر است
رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید که ثلثة اصوات یحبها الله تعالی صوت
الدیک وصوت الذی یقرأ القرآن وصوت المستغفرین بالاسحار سفیان
ثوری میکوید ان الله تعالی ریحا تهب وقت الاسحار تحمل الاذکار والاستغفار
الی الملک الجبار وهم او میکوید اذا کان اول اللیل نادی مناد من تحت العرش

الا لیقم العابدون فیقومون ویصلون ما شاء الله ثم ینادی مناد
فی شطر اللیل الا لیقم القانتون فیقومون ویصلون الی السحر
فاذا کان السحر ینادی مناد الا لیقم الغافلون فیقومون من فرشهم
کالموتی نشروا من قبورهم ای فرزند در وصایا لقمان آمده
که پسر را وصیت می کرد و می کفت یا بنی لا یکونن الدیک اکیس
منک ینادی بالاسحار وانت نایم وچه نیکو و لایق کفته است
آنکس که این بیت کفته است لقد هتفت فی جنح لیل حمامة
علی فنن وهنا وانی لنایم کذبت وبیت الله لو کنت عاشقا
لما سبقتنی بالبکاء الحمایم ای فرزند خلاصه نصیحتها آنست که بدانی که طاعت
و عبادت خود کدامست وصیت اکنون بدان که طاعت و عبادت متابعت شارع است
علیه السلام هم در امر و هم در نهی هم بقول و هم بفعل یعنی آنچه کنی و آنچه نکنی و آنچه کوی
و آنچه نکوی باید که بفرمان شارع باشد و بدان که اکر ... که صورت عبادت دارد

دارد و نه بفرمان کنی آن عبادت باشد بلکه عصیان باشد
اکرچه نماز و روزه بود زیرا که اکر کسی سر و عید و ایام تشریق
روزه دارد با آنکه صورت عبادت دارد اما چون نه بفرمان
میدارد عاصی میکردد و همچنین اکر کسی در جامه مغصوب یا در موضعی
مغصوب نماز کذارد آثم باشد اکرچه صورت عبادت دارد
زیرا که نه بفرمان میکند و همچنین اکر کسی با زن حلال خود مزاح کند
او را بآن ثواب بهاست چنانکه در حدیث آمده واکرچه لعبست
زیرا که آن بازی بفرمان میکند پس معلوم شد که عبادت فرمان
بردنست نه مجرد نماز و روزه زیرا که نماز و روزه نیز آنکه عبادت
که بفرمان بود پس ای فرزند باید که اقوال و افعال تو جمله بفرمان
باشد یعنی موافق شریعت باشد زیرا که علم و عمل خلق بی فتوی
مصطفی صلی الله علیه وسلم ضلالتست وسبب دوری

ای یار حل ابا
عرشی کی کری
ایمان اما ... در
سی

از خدای تعالی وازین سبب بود که مصطفی صلی الله علیه وسلم
علمهای سابق منسوخ کرد بس باید که بی فرمان دم نزنی و متیقن
باشی که راه خدا باین علمها که تو تحصیل کرده نتوان رفت و بعین
بشطح و ترهات وطامات صوفیان رسمی نتوان رفت بل که
این راه بمجاهده قطع توان کرد و سر هوا وشهوت وکام خویش
بشمشیر مجاهده توان برید سخن باریک و روزکار تاریک
بسندین نباشد زبانی مطلق و دلی بر غفلت و شهوتی مطلق
نشان سعاوت و بدبختی بود تا هوای نفس بصدق مجاهده
کشته نکردد و دل با نوار موافقت زنده نشود ای فرزند
چند مسئله پرسیده که بعضی خود بکفت و نوشت راست
نیاید اکر بر بر شن رسی خود دانی که عشق امدنی بود نه اموختنی
واکر نرسی دانش انها از مستحیلاتست زیراکه انها ذوقیست

وهرچه ذوقیست درکفت و نوشت نتوان آورد ای فرزند
اکر عنینی با کسی بنویسد که آنکس لذت مجامعت یافته باشد
وازو در خواهد که تو بمن بنویس که مجامعت را چه لذتیست
چنانکه من دریابم این کس را جواب جز این نباشد که نویسد که
من نپنداشتم که عنینی این چنان دانستم که نا عنینی احمقی این لذت
مجامعت ذوقیست اکر برشن رسی خود بدانی واکر نه بکفت و نوشت
راست نیاید ای فرزند سوالهای تو بعضی همچنین است اما
انچه بکفت و نوشت راست اید در کتاب احیا و کیمیا و دیکر تصانیف
خود کفته ام بشرح از انجا طلب میکن اما این جا یکاه تیم اشارتی
کرده شود و پرسیده که بر سالک راه خدای تعالی چه واجبست
اول چیزی که بر وی واجبست اعتقادی پاکست چنانکه در ان
هیچ بدعت نبود دوم توبتی نصوح که پس از ان باپیران

ولت نرود سیم خصم را خوشنود کردن چنانکه هیچ آفریده
را بر وی حق نماند چهارم از علم شریعت چندان حاصل کردن که
بدان امر خدای تعالی بکذارد واز علم شریعت بیش ازین
بر وی واجب نیست که تحصیل کند واز علمهای دیکر چندانکه
داند که خلاص و نجاة وی در انیست واین بر دیکر دو این ترا
بیک حکایت معلوم شود در حکایت مشایخ اورده اند که شبلی
رحمه الله کفت چهار صد استاد را خدمت کرده ام وبر ایشان چهار هزار
حدیث خوانده ام وازین جمله یک حدیث اختیار کرده ام و
بعمل می آرم وباقی فرو کذاشته ام زیراکه چون درین حدیث تامل
کردم خلاص و نجاة خود دران دیدم و حدیث اینست که بیکی از
صحابه پیغمبر ماید که اعمل لدنیاک بقدر مقامک فیها واعمل لآخرتک
[illegible]
بقدر بقائک فیها واعمل لله بقدر حاجتک الیه واعمل للنار بقدر
[illegible]

صبر ک فیها ای فرزند ازین حدیث ترا معلوم شد که ترا بعلم بسیار
[illegible]
حاجت نیست زیراکه علم بسیار خواندن وحاصل کردن از فرض
کفایتست و دیکران این بار از کردن تو بر کرفته اند و درین
و درین حکایت دیکر تامل کن تا ترا معلوم شود اورده اند که یکی حاتم
اصم از شاکردان و مریدان شقیق بلخی بود روزی شقیق بدو کفت
ای حاتم چند مدتست که در صحبت منی و سخن من می شنوی درین
مدت از من چه علم حاصل کرده و چند فاید از من کرفته کفت
هشت فاید حاصل کرده ام شقیق کفت انا لله وانا الیه راجعون
ای حاتم من جمله عمر در سر و کار تو کردم و ترا از من بیش ازین فایده
حاصل نشد کفت ای استاد اکر راست میخواهی چنین است وبیش
ازین نمیخواهم و مرا از علم این قدر بس است زیراکه مرا یقین است
که خلاص و نجاة من درین هشت فایدهاست شقیق کفت بازکو تا بکوی که

آن هشت فایده کدامست گفت ای استاد فایدهٔ اول آنست که
در خلق نگاه کردم دیدم که هر کس محبوبی اختیار کرده اند و آن
محبوبان بعضی تا بمرض موت با ایشان اند و بعضی تا لب گور پس
از ایشان باز گردند و ایشان را فرد و وحید باز گذارند و هیچ یک
با ایشان در گور نرفتند و مونس نبودند پس من اندیشه کردم و
با خود گفتم محبوب آن نیکست که با محب در گور رود و در گور مونس
وی باشد پس ندیدم که آن محبوب که این صفت دارد اعمال
صالحه بود پس آن را محبوب خود ساختم تا با من در گور آید و مونس
و چراغ گور من باشد و در منازل قیامت با من باشد و هرگز از من
برنگردد شقیق گفت احسنت ای حاتم که نیکو فایده کرده‌ای دوم بار پرسید
گفت فایدهٔ دوم آنست که درین خلق نگاه کردم دیدم که همه
روی بهوا کرده اند و بمراد نفس رفته اند پس درین آیت اندیشه کردم

که وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ
هِيَ الْمَأْوَى و یقین دانستم که قرآن حق است پس بخلاف نفس بیرون
آمدم و بمجاهدهٔ وی کمر دربستم و او را در بوتهٔ مجاهده نهادم و یک
آرزوی وی ندادم تا در طاعت خدای آرام گرفت شقیق گفت
بارک الله علیک نیکو کردی فایدهٔ سیم بار گفت ای استاد سیم
آنست که درین خلق نگاه کردم و دیدم که هر کسی رنجی درین دنیا برده
بودند و ازین حطام دنیوی چیزی حاصل کرده و بدان خرم و شادمان
بودند که مگر چیزی حاصل کرده اند پس درین آیت تأمل کردم که
ما عندکم ینفد و ما عند الله باق پس محصولی که از دنیا حاصل
کرده بودم در راه خدای تعالی صرف کردم تا در حضرت خدای تعالی
باقی باشد و توشه و زاد راه و بدرقهٔ آخرت باشد مرا شقیق
گفت بارک الله علیک یا حاتم نیکو گفتی و نیکو کردی فایدهٔ چهارم بار

گفت ای استاد فایدهٔ چهارم آنست که درین خلق نگاه کردم قومی را
دیدم که پنداشتند که شرف آدمی و عز او در کثرت اموال و اقوام
و عشایر است لاجرم قومی بدان افتخار و مباهات کردند و قومی
پنداشتند که شرف و بزرگواری در خون ریختن و در دنی کشتن است
و بدان فخر آوردند و قومی پنداشتند که شرف آدمی باتلاف مالست
و تبذیر پس بدان مباهات کردند من درین آیت تأمل کردم که انّ
اکرمکم عند الله اتقیکم دانستم که حق اینست و این پندار استوار که نهای
کرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست
خطا است پس تقوی اختیار کردم تا در حضرت خدای تعالی از جمله
کریمان باشم گفت بارک الله علیک یا حاتم نیکو گفتی فایدهٔ پنجم بگو گفت فایدهٔ
پنجم آنست که در خلق نگاه کردم و دیدم که هر قومی یکدیگر را نکوهش
میکردند و عیب میکردند چون بدیدم که همه از حسد بود که بر یکدیگر بردند
بسبب مال و جاه و علم پس درین آیت تأمل کردم که نحن قسمنا بینهم معیشتهم

فی الحیوة الدنیا پس دانستم که این قسمت در ازل رفته است و کس را
در زندگی دنیا
دران اختیاری نیست پس بر کس حسد نبردم و بقسمت خدای راضی شدم
و با هر که در جهانست صلح کردم شقیق گفت ای حاتم نیکو کردی و نیکو
میگویی فایدهٔ ششم بیار گفت فایدهٔ ششم آنست که در خلق نگاه کردم دیدم که
هر قومی یکدیگر را دشمن میدارند بسببی و غرضی پس درین آیت تأمل کردم
ان الشیطان لکم عدو مبین فاتخذوه عدوا دانستم که خدای تعالی
حق است جز شیطان و اتباع او را دشمن نمی باید داشت پس
شیطان را دشمن دانستم و او را فرمان نبردم و نپرستیدم بلکه
فرمان خدا بردم و او را پرستیدم و بندگی او کردم که راه راست
و صراط مستقیم اینست چنانکه خدای تعالی میفرماید که الم اعهد
الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان
اعبدونی هذا صراط مستقیم شقیق گفت نیکو گفتی فایدهٔ هفتم بیار

گفت فایدهٔ هفتم اینست که در خلق نگاه کردم دیدم که هر کسی
در طلب قوت و معاش هر سعیهای بلیغ و کوششها میکردند و بدین
سبب در حرام و شبهات می‌افتند و خود را خوار و ذلیل
میداشتند درین آیت تامل کردم که وما من دابة فی الارض الا علی
الله رزقها دانستم که قرآن راستست و من یکی از جملهٔ دابهای
زمینم پس بخدای تعالی مشغول شدم و دانستم که روزیٔ من برساند
زیرا که ضمانی کرده است شقیق گفت نیکو آوردی فایدهٔ هشتم بیار
گفت فایدهٔ هشتم آنست که در خلق نگاه کردم دیدم که هر کس
اعتماد بر کسی و چیزی کرده‌اند بعضی بزر و سیم و ملک و املاک و بعضی بکسب
و پیشه و حرفه و بعضی بمخلوقی چون خود پس من درین آیت تامل
کردم که ومن یتوکل علی الله فهو حسبه پس توکل بخدای تعالی
کردم و هو حسبی و نعم الوکیل پس شقیق گفت یا حاتم وفقک الله

که من در توریة و انجیل و زبور و فرقان نگاه کردم این چهار کتاب
برین فواید هشتگانه میگردد و هر که بدین فواید کار کند بدین چهار کتاب
کار کرده باشد ای فرزند ازین دو حکایت ترا معلوم شد که ترا
بعلم بسیار حاجت نیست اکنون بر سر سخن رویم و تمامی آنچه
بر سالک راه خدا واجبست بگوییم بحکم شریعت باید که او را استادی
کند و تربیت کند و اخلاق بد از وی بستاند و بدر اندازد و اخلاق
نیکو بجای آن بنهد و معنی تربیت این است که همچون برزگر که علف را
تربیت کند و هر گیاه که با غله بر آمده باشد از میان غله بکند و بیندازد
و همچنین سنگی و کلوخی که در میان کشت زار باشد بدر اندازد
و از بیرون آب و سماد بران آورد تا غله پرورده نیکو بر آید پس
البته سالک راه خدا را از شیخ و مربی چاره نباشد زیرا که خدای تعالی پیغمبر را
بخلق فرستاد تا دلیل راه باشد و خلق را دلیلی کند بخدای تعالی

چون وی از دنیا رحلت کرد نایبان خود بجای گذاشت تا دلیل
خلق باشند براه حق تا بقیامت پس سالک را از شیخ ناگزیر است
تا آن شیخ نایب رسول خدا باشد در دلیلی کردن راه خدای تعالی و شرط این
شیخ که نایب رسول خدا را شاید اینست که عالم باشد اما نه هر عالمی شیخی را
شیخی را شاید بل که شایستگی این کار کسی را باشد که او را نشانی
چند باشد ما بطریق اجمال آن نشانها بگوییم تا هر بیهوده کشته این دعوی
نتواند کرد گوییم که هر کسی که از حب دنیا و حب جاه اعراض کرده باشد
و متابعت شخصی بصیر بینا کرده باشد چنانکه متابعت آن شخص مسلسل
باشد تا مصطفی صلوات الله علیه و بفرمان وی از نوعی ریاضت
کشیده باشد از کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن و نماز بسیار کردن
و روزه بسیار داشتن و صدقه بسیار دادن و در تبعیت وی
محاسن اخلاق و سیرت وی گشته باشد از صبر و شکر و توکل و

و یقین و سخاوت و قناعت و امانت و طمانینت و بذل مال و حلم و
تواضع و توانایی و حیا و وقار و سکون و تانی و امثال اینها و نوری از
نور پیغمبر اقتباس کرده باشد و اخلاق ذمیمه دران نور معدوم گشته و از
کبر و بخل و حسد و حقد و کینه و حرص و امل دراز و طیش و سبکی
و از علم دیگران مستغنی گشته باشد چنانکه بعلم کس محتاج نباشد
الا بعلم رسول خدا علیه السلم اینست بعضی از نشانهای شیخان
طریقت اما آن که نایب رسول خدا را علیه السلم شاید که یاد کرده
آمد و اقتدا بدیشان کردن طریق صواب باشد اما چنین شیخ نادر
توان یافت و اگر کسی را این دولت باشد و این توفیق رفیق وی
گردد و آنکه شیخ او را قبول کند باید که شیخ را محترم دارد هم بظاهر
و هم بباطن احترام ظاهر آن بود که با وی مجادله نکند و حجت
نگیرد در هر مسئله که رود اگرچه داند که شیخ خطا میگوید و باید که در پیش

سجاده بیفکند الا وقتی که نماز می گذارد و چون از نماز فارغ کرد سجاده
در نوردد و در حضور هر نماز نافله بسیار نگذارد و هرچه حکم کند بقدر
استطاعت راه ان رود و اما احترام باطن انست که هرچه
بظاهر کوشش میدارد در باطن منکر نباشد هم یکضرب و هم نگردد و اگر به نافق
باشد و اگر نتواند ترک صحبت او بکند با که اندرون وی نه موافق بیرون
کردد سیم انکه او را انکه زنباشد از پیاپیت نفس و این انکه
او را میسر کرد که از جلیس شیطان احتراز نماید تا دیت تصرف شیاطین
الانس و الجن ازو لاین دل او کوتاه شود و لوث شیطان ازو
برخیزد هفتم انکه در همه حال درویشی بر توانگری اختیار کند این هفت
چیزیست که بر سالک راه خدای تعالی واجبست دیگر رسیدۀ
که تصوف چیست بدانکه تصوف دو چیزست راستی
وخلق نکو با بندگان او و هر که با خدای تعالی راستست و با بندگان او

نکوخوی ورد بار او صوفیست و راستی با خدای تعالی انست که
حظهء خود فدای امر او کند و نکوخویی با خلق انست که کس را و امراد خود بداند
بلکه خود را و امراد ایشان داند تا وام که مراد ایشان موافق شرع باشد
دیگر رسیدۀ که بندگی چیست بدانکه بندگی سه چیزست یکی نگاه داشتن
فرمان شرع دوم رضا بقضا و قدر و قسمت خدای تعالی سیم اختیار
و خواست خدای تعالی خوشنود شدن دیگر رسیدۀ که توکل چیست
بدانکه توکل انست که خدای تعالی را استوار داری بوعدهای
که کرده است یعنی اعتقاد کنی که هرچه قسمت تو کرده است بتو رسد
و اگر هرکه در جهانست بدفع ان مشغول گردند و هرچه قسمت تو
نکرده است بجهد و کوشش تو و هرکه در جهانست بتو نرسد
دیگر رسیدۀ که اخلاص چیست بدانکه اخلاص انست که کارهای
تو جمله خدای را باشد و ان کار که کنی که اندرون دلت میل بخلق

نباشد و دولت پرستش خلق بکراهد و از نکوهش خلق پژمرده
نباشد و بدانکه ریا از بزرگ داشت خلق متولد شود و علاج ریا
انست که خلق را مسخر قدرت بینی و ایشان را چون جمادات انگاری
یعنی چنان دانی که چنانکه جمادات را قدرتی و ارادتی نیست و راحتی
و رنجی نتوانند رسانید جملهٔ خلایق را همچنان دانی تا از ریا خلاص یابی
زیرا که تا تو خلق را قادر و مرید دانی ریا از تو برنخیزد ای فرزند
باقی سوالات تو بعضی از انست که در اکثر کتب ما مسطور است ارایحا
طلب میکن و بعضی از انست که تو پرسی از حرامت تو انچه ندانی بر تو مکشوف
شود و هرچه بعد از ین ای جز زبان حال سوال مکن و لو انهم صبروا
حتی تخرج الیهم لکان خیرا لهم بصحت خضر علیه السلم قبول کن
فلا تسالنی عن شیء حتی احدث لک منه ذکرا تعجیل مکن چون وقت
بود خود گویند و نمایند ساریکم ایاتی فلا تستعجلون یعنی زود

زود باشد که عاقبتم نشان ایات خود را پس تعجیل مخواهید پیش از
وقت هر سخن که چون رسی خود بینی اما یقین دان که تا سروی زمین و ببینی
او لم یسیروا فی الارض فینظروا ای فرزند بجد اگر روش کنی عجایب
بینی در هر منزلی جان کن کی ای جان کندن کاری نیاید ذو النون مصری
یکی از شاگردان خود کفت ان قدرت علی بذل الروح فتعال و الا فلا تشتغل
بترهات الصوفیه ای فرزند سخن کوتاه کنم و در النصیحت کنم هشت چیز
چهار کردنی و چهار کردنی تا علم تو در قیامت خصم تو نباشد و بر تو
حجت نگیرد نباشد اما نا کردنی اول باید که تا توانی مناظره نکنی و بهر کس
در مسئله که رود حجت نگیری که افات ان بسیار است و اثم ان
از نفع بیشتر است زیرا که منبع همه اخلاق ذمیمه است چون ریا و حسد
و کبر و حقد و عداوت و مباهات و غیر انها و اگر مسئلهٔ در افتد میان
تو و دیگری و تو خواهی که حق اشکارا شود و بدین نیت روا باشد

که در آن مسئله بحثی رود و صدق این نیت را دو نشانست یکی آنکه فرق
نکنی که حق بر زبان تو مکشوف گردد یا بر زبان دیگری دوم آنکه بحث کردن
در خلوت دوستر داری که در ملا اما اگر با کسی مسئله گویی و تو دانی که حق
بدست تست و او ستیهندگی میکند زنهار تا با وی حجت بگیری و سخن
فرو گذاری و اگر نه بوحشت انجامد و فایده حاصل نشود و آنجا که فایده
بگویم بدانکه سؤال کردن از جهت تامل مشکل عرضه کردن بیماری
دلست بر طبیب دل و جواب دادن سعی کردن طبیب دل است در شفای او
و بدانکه جاهلان بیماراند که فی قلوبهم مرض و علما طبیبانند
و عالم ناقص طبیبی را نشاید و عالم کامل خود هر بیماری را طبیبی نکند
بل که بیماری را طبیبی کند که در وی امید بهی شناسد و اما در حالی که
علت مزمن باشد و بیماری عضال و در وی امید بهی نشناسد استادی
طبیب در آن باشد که گوید این بیمار علاج پذیر نبود به نشود و بمداوای وی

مشغول شدن عمر ضایع کردنست اکنون بدانکه بیماران جهل بر چهار
گونه اند از این چهار یکی علاج پذیر است و سه دیگر علاج پذیر نیست بیماری
اول آنکه کسی که سؤال کند و اعتراض او از حسد باشد حسد بیماری مزمن است
و علاج پذیر نیست و بدانکه هر جواب که او را آن او گویی و خواهی گفت چندانکه
زیباتر و نیکوتر و روشنتر گویی وی را خشم بیشتر گردد و مراد بهمین
کرد و آتش حسد وی او وجهتر گردد پس طریق آنست که خود بجواب
وی مشغول نشوی و چه نیکو گفت آنکه این بیت گفت کل العداوة قد
همه دشمنی امید بود
یرجی ازالتها الا عداوة من عاداک من حسد پس بیماران بود که او را
امید بود زایل شدن آن مگر دشمنی که دشمنی کند با تو از حسد
بیماری واگذاری و از وی اعراض کنی فاعرض عن من تولی عن ذکرنا
بگردان روی از کسی که روی گردانیده است از ذکر ما
ولم یرد الا الحیوة الدنیا و حسود بهر چه کند و گوید آتش در خرمن
و نخواهد مگر زندگانی را در دنیا
خود میزند که ان الحسد یاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب
بدرستیکه حسد میخورد نیکوئیها را چنانکه میخورد آتش هیزم را
بیماری دوم آن بود که علت وی از حماقت بود و این نیز علاج پذیر نبود

عیسی علیه السلام گفت از مرده زنده کردن عاجز نیامدم و از معالجت بیماری
احمق عاجز آمدم و آن کسی بود که مدتی اندک بطلب علمی مشغول
گردد و بعلوم عقلی خود اصلا شروع نکرده باشد و آنگاه بر علمای
بزرگ که همه عمر خود در علوم عقلی کرده باشند و این مقدار نداند که
اعتراضی که او را و عامی دیگر را بخاطر آمد این عالم بزرگ را وا آمده
باشد پس این قدر نداند که این اعتراضی که وی بر سخن این عالم میکند
شاید که موجه باشد زیرا که نداند که آن سخن را غوری هست که آن غور را
آن عالم را بدانسته است و وی و آن عامی ندانسته اند چون این
قدر در خود اندیشه نکند از حماقت و نادانی بود از وی احتراز
باید کرد و بجواب وی مشغول نباید گشت بیماری سیم آنست که
مضطر شده بود و هر چه فهم نکند بر قصور فهم خود حمل کند و هر چه
پرسد از جهت فایده پرسد ولیکن بلید بود و فهم وی از ادراک حقایق

آن قاصر بود بجواب وی نیز مشغول نباید گشت زیرا که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم میگوید که نحن معاشر الانبیاء امرنا بان نکلم الناس علی
ما گروه پیغامبران فرموده شده ایم با آن که سخن گوییم با مردمان بر
قدر عقولهم یعنی ما که انبیائیم فرموده اند ما را که آنچه گوییم که فهم ایشان
بر قدر عقلهای ایشان
بدان رسد و دریابند و هر حکایت نه طاقت فهم ایشان باشد
خود بگویم بیماری چهارم آنست که مضطر شده بود و تیز فهم و عاقل
بود یعنی مغلوب شهوت و غضب و حسد مال و جاه نبود و طالب
و جوینده راه راست و طریق مستقیم بود و سؤال و اعتراضی
که کند نه از سر تعنت و حسد و امتحان کند این یک بیماری
علاج پذیر بود اگر بجواب وی مشغول گردی روا باشد بل که
واجب باشد که دفع کنی دوم از نواعظی و مذکری و احتراز کنی که آفات
آن بسیاری الا اگر دانی که آنچه گویی بحت خود بعمل آورده باشی
و از این سخن اندیشه کنی که با عیسی علیه السلام گفتند که یا ابن مریم
ای پسر مریم

عظ نفسک فان اتعظت فعظ الناس والا فاستحی ربک پس
پند دهد نفس خود را پس اگر نفس پند پذیرد و پند دهد مردمان را والا [illegible]
اگر چنانچه باین عمل مشغول گردی از دو چیز احتراز کن یکی از تکلف کردن
در سخن بعبارات واشارات و نکت و طامات و ابیات و اشعار
که خدای تعالی متکلفان را دشمن میدارد و تکلف چون از حد بگذرد
دلیلی کند بر خرابی باطن و غفلت دل از برای آنکه معنی بدگیرا نیست که
این معصیت و تقصیری که کرده بود کردن در مجلس برا فروزد
و او را آن دارد که در خدمت خدای تعالی و اندیشه کردن
در عمر گذشته و عقباتی که در راه دارد و ایمان بسلامت بدر بردن
و از قصه ملک الموت چیدن و سوال منکر و نکیر جواب دادن
و از قیامت و موقفهای آن و مناقشه در حساب و ترازو و صراط
و گذشتن بر آن و دیگر هولهای قیامت اندیشیدن این معصیت
این جمله در دل وی آید و مر او را اضطرار کند هوش این اندیش

و بو جدان معصیتها را اندکی خواهد خلق را از این همه عیب آگاهی
دادن و ایشان را از تقصیرهای خود و عیوب نفس آگاهی دادن و نشان
کردن تا بس التهاب و معصیتها در دل مجلسیان آید تا تدارک
عمر گذشته بآن قدر که توانند بکنند و عذری بخواهند و عمر که
نه در طاعت سپری برده اند حسرت خورند این جمله بدین طریق که گفتم
علم و عظ خوانند اگر مثل سیلابی بدر سرای کسی رسد و بیم آن
بود که هم در ساعت سرای وی خراب کند و فرزندان وی غرق
شوند خداوند سرای فریاد کند در سرای خود و گوید ای فرزندان
الحذر الحذر بگریزید که سیل آمد مرد در آن وقت که این سخن میگوید
او را دل آن نباشد که این سخن بتکلف و عبارت و سجع و ترصیع
و نکت و اشارت گوید مثال با خلق و واعظ همین است دیگر باید که
در وعظ گفتن دل را با آن نگاهی و در بند آن نباشی که خلق در مجلس

نعره زنند و حالت و وجد پیدا کنند و نای و هوی کنند و جامها چاک
کنند و آشوب و شور در مجلس افکنند تا مردمان گویند و خوش
مجلس و شیرین مجلس است که همه میل باو شد بر ما و این جوش آمدن
از غفلت تولد کند بلکه باید که در بند آن باشی که خلق را از دنیا با آخرت
و از معصیت بطاعت و از حرص بزهد و از بخل بسخا و از ریا باخلاص و از کبر بتواضع
و از غفلت به بیداری و از غرور بتقوی و آخرت دوست گردانی
و دنیا دشمن و ایشان را از رحمت خدای تعالی مغرور نگردانی بلکه
علم رستگاری و ترسکاری گویی و ببینی که روی چه دارند که خلاف
رضای خدای تعالی است و قبله دل ایشان چیست که خلاف شرع مصطفی
است صلی الله علیه وسلم و از اخلاق بد ایشان هر چه غالب است ایشان را
از آن گردانی و هر که بروی خوف غالب است رجا و امیدواری خوانی
حالتی که از مجلس بر خیزند صفات باطن ایشان چیزی بگردیده باشد و معاملت

ظاهر مبدل شده باشد و در طاعتی که کاهل و فاتر شده باشند راغب
و حریص شوند و در معصیتی که دلیر شده باشند هراس گیرند که علم و عظ
و بدگیر این باشد و هر وعظی که نه چنین باشد و نه چنین گویند وبال بود هم
بر گوینده و هم بر شنونده بلکه گوینده غول و شیطان بود که خلق را
از راه می برد و خون ایشان میریزد و ایشان را هلاک جاودانه
میگرداند و بر خلق واجب که از ایشان بگریزند زیرا که آن فساد که
ایشان کنند در دین خلق هیچ شیطان نتواند کرد و هر آنکس که
او را دست قدرت باشد بر وی واجب که ایشان را از منبرها بزیر
آرد و از سخن گفتن باز دارد زیرا که از جمله امر معروف و نهی منکر
آن گردد یکی از آنکه بر هیچ پادشاه و هیچ امیر سلام نکنی و با ایشان
مجالست و مخالطت نکنی بلکه ایشان را خود دیدن که در دیدن ایشان
و مجالست با ایشان آفات بسیار است و اگر بدیدن ایشان

مبتلا گردی فضائل و مدایح و ثنا خوانی بکنی و اگر ایشان نکنی
بدبدن نتواند گفتن فان الله تعالی یغضب اذا مدح الفاسق الظالم
در سخن که خدای تعالی خشم میگیرد چون مدح کنند فاسق ظالم را
بطول البقاء فقد احب ان یعصی فی الارض یاد کردی چهارم آنکه
بدرازی عمر پس محقق که دوست داشته شد که گناه کنند در روی زمین
از ایشان هیچ قبول نکنی و اگرچه دانی که آنچه میدهند حلال است
زیرا که طمع مال ایشان کردن سبب فساد دین بود و از آن مداهنه
و مراعات جانب ایشان و موافقت در ظلم و فسق و فجور ایشان متولد
گردد و این همه هلاک دین است و کمینه مضرتی که از آن تولد کند
آنست که ایشانرا دوست داری و هر که کسی را دوست دارد
بضرورت عمر او خواهد که دراز باشد و چون درازی عمر او خواهد
ظلم و خرابی عالم خواسته باشد و ازین بتر چه باشد تا توان تا سلطان
را از راه نبرد و در حال خود نکند چنانکه با تو گوید او لشکر ان باشد که
این را بستانی و بدرویشان صدقه کنی و راضی بدیشان رسانی

که بضرورت چون تو خرج کنی در خیرات خرج کنی و چون ایشان خرج کنند
در فسق و فجور خرج کنند که شیطان بدست تو چون بسیار خلق را رحمه است
و آفات این سخن بسیار است در کتاب احیا بگفته ایم از آنجا طلب
میکن ای فرزند در جهان از من چهار چیز احتراز کن که یاد کردم اینست
اما آنچه کردنی است آن نیز چهار است باید که نگاه داری اول آنکه
هر معاملت که میان تو و میان خدا است چنان کنی که اگر بندهٔ
تو در حق تو کند رضی و بپسندی و روا داری و بر آن خشم نگیری و هرچه
از بندهٔ خود نپسندی باید که از خویشتن در بندگی خدای تعالی نپسندی
با آنکه از آنجا که حقیقت است بندهٔ تو بندهٔ تست بل که درم خریدهٔ
تست و تو بندهٔ حقیقی خدایرا زیرا که او بیافریدت و او بی و او ندکار است
دوم آنکه هر معاملت که میان تو و میان خلق باشد با خلق چنان کنی که
اگر با تو کنند بپسندی و روا داری و از آن رنجی فلا تکل
پس ... حاصل میشود

ایمان العبد حتی یحب للناس ما یحب لنفسه سیم آنکه
ایمان بنده تا دوست ندارد از برای مردم آنچه دوست میدارد از برای خود
چون مطالعهٔ علمی کنی و علمی خوانی باید که علمی باشد که اگر مثل تو را اگر
عمر تو یک هفته بیش نمانده است شاید که بدان مشغول گردی
و این معلومست که اگر تو دانی که عمر تو یک هفته بیش نمانده است دران
هفته بعلم فقه و خلاف و اصول و کلام و امثال آن مشغول
نگردی زیرا که دانی که دران هفته این علمها بغرض نخواهد رسیدن
بل که بمراقبت دل و معرفت صفات خود مشغول گردی و ویرا
از علایق دنیاوی و اخلاق دنیاوی پاک گردانی و بمحبت حق تعالی
و اخلاق حسن متصف گردی و بعبادت و بندگی مشغول گردی
و روا داری که خود چنین باشد که هیچ روزی و هیچ شبی بر آدمی
نگذرد که ممکن باشد که دران روز یا دران شب وفات یابد ای فرزند
یک سخن بشنو و حقیقت بدان و دران اندیشه کن و بعمل آور که

البته خلاص یابی اگر ترا خبر دهند و گویند که تا هفتهٔ دیگر سلطان
پیش تو خواهد آمد دانم که دران هفته هیچ کار مشغول نشوی جز
بدان که هرچه دانی که چشم سلطان بر آن خواهد افتاد پاکیزه و نیکو
گردانی و آراسته و مزین کنی از تن و جامه و سرای و فرش
و غیر آنها اکنون اندیشه کن و میدان که این اشارت بچه
میکنم که تو زیرکی و زیرکانرا اشارتی کفایت است و پیغمبر
علیه السلام میگوید ان الله لا ینظر الی صورکم و لا الی اعمالکم
پس بدرستی که خدا نظر نمیکند بصورتهای شما و نه بعملهای شما
و لکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم اکنون اگر خواهی که علم احوال دل
و لکن نظر میکند بدلهای شما
بدانی از کتاب احیا و دیگر تصانیف من طلب کن و این فرض عین است
بر همه مسلمانان و دیگر علمها فرض کفایت است الا آن قدر که
بدانی که امر حق تعالی بگذارند ملک تعالی ترا توفیق دهاد که
حاصل کنی چهارم آنکه از مال دنیا بیش از کفاف یک ساله

عیالان حاصل بکنی چنانکه رسول علیه السلم از بهر بعضی
حجرهای خود بساختی وگفتی اللهم اجعل قوت آل محمد کفافا
ونه بهمه حجره را کفاف یکساله راست کردی بل که کفاف یکساله
انکس ترتیب کردی که دانستی که ضعیف القلب است
اما انکه دانستی که صاحب یقین است کفاف یکدو روزه هم بندادی
چون عایشه رضی الله عنها وامثال او ای فرزند درین فصل
ملتمسهای تو همه نوشته نماند که بعمل آوری و در میانه ما را از
اذکرونی فی صالح دعائک فرو مگذاری اما دعاهای که
خواسته در دعاها در صحاح بسیار آمده است ماند کرا اگر ترا
یاد گیری و مجموع طرق اهل البیت دعاهای نیکو بسیار آمده است
از آنجاها طلب میکن واین دعا موسسه [illegible]
از عهد عارها اللهم انی اسالک من النعمة تمامها ومن

العصمة دوامها ومن الرحمة شمولها ومن العافیة حصولها ومن
العیش ارغده ومن العمر اسعده ومن الاحسان اتمه ومن الانعام
اعمه ومن الفضل اعذبه ومن اللطف انفعه اللهم کن لنا ولا تکن
علینا اللهم اختم بالسعادة آجالنا وحقق بالزیادة آمالنا واقرن
بالعافیة غدونا واصالنا واجعل الی رحمتک مصیرنا ومآلنا و
صب سجال عفوک علی ذنوبنا ومن علینا باصلاح عیوبنا
واجعل التقوی زادنا وفی دینک اجتهادنا وعلیک توکلنا
واعتمادنا وثبتنا علی نهج الاستقامة واعذنا من موجبات
الندامة یوم خفف عنا ثقل الاوزار وارزقنا عیشة
الابرار واکفنا واصرف عنا شر الاشرار واعتق رقابنا
ورقاب ابائنا وامهاتنا من النار یا عزیز یا غفار یا کریم
یا ستار یا جبار یا ارحم الراحمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله
اجمعین


رضی الدین علی لالا حضرت شیخ احمد
حضرت شیخ نور الدین عبد الرحمن الاسفراینی حضرت
رکن الدین علاء الدوله سمنانی حضرت شیخ محمود
مزدقانی حضرت امیر سید علی همدانی حضرت
خواجه اسحق ختلانی حضرت امیر عبد الله برز
آبادی حضرت شیخ رشید الدین حضرت شیخ شاه
سید واز بن حضرت
حاجی محمد خبوشانی

